[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]

[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

پرسش و اغراض ثانویهٔ آن در غزلیات سعدی

رحیم افضلی‌راد*

عباس ماهیار**

چکیده

علمای معانی پرسش را طلب امری می‌دانند که بر گوینده مجهول است و غرض آن را طلب اخبار دانسته‌اند، اما یادآور می‌شوند که گاهی جمله‌های پرسشی بر معانی ثانویهٔ دیگری دلالت می‌کنند. در کتاب‌های معانی اغراض ثانویهٔ جمله‌های پرسشی با اختلاف بیش‌وکم ذکر شده که عمدتاً برپایهٔ جمله‌های قرآن کریم بوده است. متأخران نیز نمونه‌هایی فارسی دربرابر آن اغراض ذکر و به کارکردهای ثانوی دیگری از پرسش اشاره کرده‌اند. سعدی ازجمله شاعرانی است که در غزل به‌طور گسترده از پرسش برای تمهیدات بلاغی سود جسته است. این پژوهش با بررسی و کشف اغراض ثانویهٔ پرسش در غزلیات سعدی نشان می‌دهد که سعدی در غزل برای اظهار کدام اغراض از پرسش بهره گرفته است تا، علاوه‌بر توسعهٔ دانش اغراض ثانویه، بیان کند که اغراض ثانویهٔ جمله‌های پرسشی به همان مواردی محدود نیست که در کتاب‌های معانی قدما و متأخّران آمده است. چون سعدی در غزل از ساختارهای ویژهٔ گفتار برای القای ظرایف معنایی و اهداف بلاغی استفاده کرده است، نگارنده با مطالعهٔ آن به بازاندیشی اغراض ثانویهٔ جمله‌های پرسشی در زبان فارسی می‌پردازد.

پژوهش حاضر برپایهٔ مطالعات کتابخانه‌ای و با روش توصیفی‌ـتحلیلی صورت گرفته و یافته‌ها براساس تحلیل محتوا بررسی شده است. جامعهٔ آماری پژوهش ۷۱۴ غزل و حجم نمونه براساس فرمول کرجسی و مورگان ۲۳۸ غزل است که به‌شیوهٔ تصادفی منظّم انتخاب شد. نتیجه نشان می‌دهد که سعدی به ۴۵ غرض ثانوی در پرسش توجه داشته و اظهار معانی متعدد به‌طور توأمان نیز در یک جمله صورت گرفته است.

کلیدواژه‌ها: پرسش، اغراض ثانویه، غزلیات سعدی.

* دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج afzalirad1352@gmail.com

** استاد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج shahinma@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۳/۷/۱۴ تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۱۸

دوفصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۴، شمارهٔ ۸۰، بهارو تابستان ۱۳۹۵

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]

[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

مقدمه

یکی از رایج‌ترین پدیده‌های انشا پرسش است. مؤلفان کتاب‌های بلاغت استفهام را طلب امری می‌دانند که بر متکلم مجهول است (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۲۰۹؛ تقوی، ۱۳۶۳: ۱۰۰). در کتاب‌های دستور دربارهٔ جملهٔ پرسشی نوشته‌اند:

> جملهٔ پرسشی غالباً محتاج پاسخ است؛ یعنی کسی که چنین جمله‌ای را ادا می‌کند منتظر است که شنونده به او پاسخی بدهد. اما گاهی غرض گوینده از پرسیدن دریافت پاسخ نیست، بلکه خود پاسخ جمله را می‌داند و یا مقصودش از بیان جمله به‌صورت پرسش آن است که معنی را آشکارتر و با تأکیدی بیشتر در ذهن شنونده جاگیر کند (ناتل خانلری، ۱۳۸۰: ۱۰۹).

به‌همین‌دلیل است که نویسندگان کتاب‌های معانی در بحث جمله‌های انشایی یادآور می‌شوند که استفهام همیشه طلب فهم از مخاطب نیست، بلکه گوینده اغراض دیگری را در نظر دارد که برای حصول آن کلام را به‌صورت استفهام می‌آورد. این نوع استفهام مجازی را استفهام تولیدی گویند (رجایی، ۱۳۷۹: ۱۴۹). آنچه در دانش معانی از آن سخن می‌رود، تنها پرسش هنری است: «پرسندهٔ سخنور نمی‌پرسد که بداند. از پرسش خواستی دیگر دارد، انگیزه‌هایی جز دانستن او را به پرسیدن برمی‌انگیزد» (کزازی، ۱۳۷۰: ۲۰۶). تفتازانی در کتابی مختصر با عنوان *خروج استفهام از حقیقت* به توضیح این مبحث می‌پردازد (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۲۱۲-۲۱۶). اغراض ثانویه از مباحث علم معانی است؛ چراکه باید منظور جمله را دریافت نه معنی آن را. بنابراین، در اغراض ثانویه با معناهایی روبه‌رو هستیم که گوینده از جمله اراده می‌کند و خواننده یا شنونده به معونت قرائن، سیاق سخن و بافت جمله آن را درمی‌یابد. غزل سعدی برای درک علم معانی و زیبایی نهفته در اغراض ثانویه جزو بهترین متن‌هاست؛ چراکه غزل او جنبهٔ احساسی و عاطفی دارد. این مقوله را زبان‌شناسان زیر عنوان کنش‌های گفتاری غیرمستقیم مطرح می‌کنند که موجب کنش تأثیری گفتار می‌شود و از آن باعنوان کنش تأثیری گفتار یاد می‌کنند (یول، ۱۳۹۱: ۶۸). وقتی سعدی می‌پرسد:

حدیث سعدی اگر نشنوی چه چاره کند؟ به دشمنان نتوان گفت ماجرا ای دوست

(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۵۱۰)

پرسش نمی‌کند که از مخاطب طلب راه‌حل و چاره‌جویی کند، بلکه اغراض دیگری را در نظر دارد که از سیاق کلام، بافت و موقعیت گوینده و شنونده دریافتنی است. غرض او اظهار

عجز و درماندگی، التماس، جلب رحم و شفقت مخاطب است؛ به‌جای اینکه با جملهٔ خبری یا امری بگوید درمانده و ناتوانم و جز تو کسی را ندارم، پس سخن مرا بشنو، در نظر دارد با جملهٔ پرسشی اغراض پیش‌گفته را به مخاطب القا کند. این بحث در علم معانی و نیز دانش زبان‌شناسی از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. آستین با مطرح‌کردن نظریهٔ کارگفت معتقد است: «مسئلهٔ کاری مطرح است که چنین جملاتی می‌توانند انجام دهند (صفوی، ۱۳۹۰: ۱۷۵)». نظریهٔ کارگفت زبان را از دیدگاه کاربردی‌اش مورد توجه قرار می‌دهد (همان: ۱۷۳). در کتاب‌های معتبر بلاغت برای اغراض ثانویهٔ پرسش ده غرض ذکر شده است (تفتازانی، بی‌تا: ۲۳۵) که برپایهٔ مفاهیم جمله‌های قرآن کریم بوده است و نویسندگان متأخر کتاب‌های بلاغت فارسی نیز با تکیه بر همان نمونه‌ها، شاهدمثال‌هایی از شعرای فارسی‌زبان برای آن اغراض ذکر کرده‌اند.

توسعهٔ دانش معانی اغراض ثانوی شعر فارسی از ضرورت‌های تحقیق پژوهشگران دانشگاهی است. نگارندگان با این رویکرد اغراض ثانویهٔ جمله‌های پرسشی غزل سعدی را بررسی کرده‌اند؛ چراکه سعدی ازجمله شاعرانی است که از ظرفیت زبانی پرسش بیشترین بهره را برده است و از ساختارهای ویژهٔ گفتار برای القای ظرایف معنایی و اهداف بلاغی استفاده کرده است. نتیجه نشان می‌دهد که گستردگی مفاهیم و اغراض ثانویهٔ پرسش بسیار بیشتر از آن است که در کتاب‌های بلاغت ذکر شده است و ازآنجاکه «لطایف ادبی و تخیلات شاعرانه محدود نیست، این نوع معانی مجازی را محدود نمی‌توان کرد» (همایی، ۱۳۷۳: ۱۰) و به‌تعبیر عبدالقادر جرجانی، مزیت نظم هم به سبب اغراض و مقاصدی است که کلام به‌لحاظ آنها منظم می‌گردد (جرجانی، ۱۳۶۸: ۱۴۰). ازآنجاکه سعدی در غزل به زبان احساسی و عاطفی سخن می‌گوید، بیشتر جمله‌های پرسشی او حاوی چند غرض ثانوی است که با توجه به سیاق کلام و بافت جمله‌های هم‌زمان دریافتنی است. این برداشت تابع روح متکلم یا روح مخاطب است یا هر دو آنها و آنچه به مقتضای حال برمی‌گردد (دیباجی، ۱۳۹۱: ۵۸). این پژوهش که برای بررسی و نشان‌دادن هنر بلاغی سعدی در حوزهٔ کارکردهای ثانوی پرسش صورت گرفته است نشان می‌دهد که سعدی برای کدام اغراض و اظهار کدام معانی از جمله‌های پرسشی در غزل بهره برده و بسامد کاربرد هر کدام تا چه اندازه بوده است تا از این رهگذر به توسعهٔ دانش معانی ثانوی جمله‌های پرسشی در زبان فارسی بپردازد؛ چراکه معانی لطیف و ملاحظات باریکی در این

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

نوع جمله‌ها از زبان شاعران تراویده است و بررسی حدود و جاذبه‌های آن از دقیق‌ترین مباحث بلاغت به‌شمار می‌آید (تجلیل، ۱۳۷۰: ۲۱).

پیشینهٔ تحقیق

بررسی کارکردهای ثانوی جمله‌های پرسشی که از مباحث علم معانی است به‌طور رسمی به قرن پنجم بازمی‌گردد. عبدالقاهر جرجانی پایه‌گذار علم معانی به مواردی از کارکردهای ثانوی استفهام، ازجمله انکار و معانی ثانوی که در آن نهفته است، می‌پردازد (جرجانی، ۱۳۶۸: ۱۷۰ـ۱۸۰). قبل‌از جرجانی، به مباحثی از کارکردهای ثانوی استفهام در کتاب‌های دیگر ازجمله باقلانی در *اعجازالقرآن* اشاره شده است. ایشان به دو تا سه کارکرد ثانوی استفهام اشاره می‌کند (باقلانی، ۱۹۹۶: ۱۷۶). پس‌از آن، سیوطی برای جمله‌های پرسشی ۳۱ کارکرد ثانوی در زبان عربی ذکر کرد (سیوطی، ۲/۱۳۸۰: ۲۰۲ـ۲۰۶) و رادویانی در *ترجمان‌البلاغه* به این نکته اشاره می‌کند که شاعر گاه سؤالی را مطرح می‌کند، اما درصدد پاسخ به آن نیست و مثال‌هایی ذکر می‌کند، اما غرض شاعر را از بیان‌کردن این پرسش‌ها مشخص نمی‌کند (رادویانی، ۱۳۶۲: ۱۲۷). همچنین در *انوارالبلاغه* به یازده کارکرد ثانوی استفهام اشاره شده است (مازندرانی، ۱۳۷۶: ۷۴ـ۷۹). خروج استفهام از حقیقت در کتاب *مفتاح‌العلوم* (سکّاکی، بی‌تا: ۱۳۵) و کتاب *مطوّل* (تفتازانی، بی‌تا: ۲۳۸ـ۲۳۵) در بحث انشا آمده است که به ده غرض ثانویهٔ استفهام اشاره شده و شاهدمثال این کتاب‌ها برای اغراض ثانویهٔ استفهام یکسان و مشابه و برپایهٔ مثال‌هایی از قرآن کریم بوده است. این مسئله در کتاب‌های بلاغت متأخران ازجمله *الطراز* نیز مشهود است (علوی یمنی، بی‌تا/۳: ۲۹۰).

در دورهٔ اخیر تلاش‌هایی درجهت تدوین کتاب‌های علم معانی به زبان فارسی صورت گرفته است. در این کتاب‌ها نویسندگان در مبحث انشا به توضیح و تفسیر استفهام و اغراض ثانویهٔ آن پرداخته‌اند و با تکیه بر همان شاهدمثال قرآنی کتاب‌های قدما، نمونهٔ شعری از شاعران فارسی‌زبان آورده‌اند. ازجملهٔ این کتاب‌ها، *دررالادب* از آق‌اولی، *هنجار گفتار* از تقوی و *معالم‌البلاغه* از رجایی را می‌توان نام برد. حسام‌الدین آق‌اولی اغراض ثانویهٔ جمله‌های پرسشی (استفهام) را تا بیست غرض دسته‌بندی کرده است (آق‌اولی، بی‌تا: ۴۷ـ۵۰). زاهدی در روش گفتار *علم‌البلاغه* به ۲۶ غرض ثانویهٔ پرسش اشاره کرده است (زاهدی، ۱۳۴۶: ۱۴۲ـ۴۱۴) که قدمی تازه در جهت گسترش معانی ثانوی استفهام بوده

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

است. شمیسا در کتاب *معانی* خود در بحث اغراض ثانویهٔ پرسش به ۲۸ کارکرد ثانوی جمله‌ها اشاره کرده است. (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۷۹ـ۱۸۶). با توجه به گسترش روزافزون دانش زبان‌شناسی، علم کاربردشناسی زبان نیز از کنش‌های گفتاری مستقیم و غیرمستقیم بحث می‌کند و رایج‌ترین نوع کنش گفتاری غیرمستقیم را ساختار پرسشی می‌داند که عموماً برای پرسیدن به‌کار نمی‌رود (یول، ۱۳۹۱: ۷۶ـ۷۷) و "توان منظوری کنش گفتاری زبان‌شناسان" نیز از جهت بررسی مقاصد و اغراض کلام با علم معانی زمینهٔ بحث مشترکی را فراهم می‌سازد که با این رویکرد نیز در چندسال اخیر مقالاتی نوشته شده است. محض نمونه، در مقالهٔ «بررسی نقش‌های معنایی- منظوری جملات پرسشی در غزلیات شمس» نوشتهٔ پارسا و مهدوی (۱۳۹۰) ۲۷ غرض ثانوی برای جمله‌های پرسشی مولوی طبقه‌بندی شده است.

حمید طاهری در مقالهٔ «سؤال و اغراض ثانوی آن در غزلیات حافظ» (۱۳۸۷) به بررسی ۴۲۹ جملهٔ پرسشی حافظ پرداخته و ۳۵ غرض ثانوی را براساس میزان بسامد آنها طبقه‌بندی کرده و شاهدمثال آورده است.

علی‌اکبر باقری خلیلی با رویکرد زبان‌شناختی در مقالهٔ «منظورشناسی جمله‌های پرسشی در غزلیات سعدی» به ده غرض ثانوی پرسش در غزل سعدی اشاره کرده است (باقری خلیلی، ۱۳۹۲: ۴۳ـ۵۷)؛ حال آنکه این پژوهش نشان می‌دهد اغراض ثانویهٔ پرسش محدود به همان مواردی نیست که در کتاب‌های معانی متأخران و مقالات پژوهشگران آمده است و در آن به ۴۵ غرض ثانوی پرسش با ذکر شاهدمثال اشاره شده است. برای نام‌گذاری اغراض ثانویه، کتاب‌های بلاغت و معانی قدما، متأخران و مقالات پژوهشگران پیش نظر بوده است، اما نگارنده در درجهٔ اول به خوانش غزلیات و منظور و مقصودی که از غزل‌ها استنباط می‌شود توجه داشته است. برای طبقه‌بندی اغراض کارکرد محدودی را در نظر نداشته‌ایم، چون لطایف ادبی و تخیل سعدی برای کاربرد این معانی ثانوی محدود نیست و معانی و مقاصد لطیف بی‌شماری از زبان او تراویده است. نگارندگان هرجا دیده‌اند که بیت قبل یا بعد جملهٔ پرسشی کمک می‌کند تا غرض شاعر درک شود آن ابیات را نیز ذکر کرده‌اند.

اغراض ثانویهٔ پرسش در غزلیات سعدی

در حجم نمونهٔ این پژوهش ۳۷۹ جملهٔ پرسشی در غزلیات سعدی یافت شد. غزل‌های شمارهٔ ۴۴۷ با ردیف «تا چند؟»، ۵۲۲ با ردیف «که برد؟»، و ۷۰۸ با ردیف «چه غم دارد؟»

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

تماماً پرسشی بوده و به سؤال ختم شده‌اند. غرض شاعر هم در این پرسش‌ها بیشتر اظهار دردمندی، گله و شکوه، حسرت و جلب رحم و شفقت مخاطب بوده است. در این پژوهش در ۶۹ غزل، سعدی از پرسش استفاده نکرده است؛ نتیجه اینکه سعدی در حدود ۷۰ درصد از غزلیات خود از ابزار پرسش بهره گرفته است که متضمّن معنای ثانویه است. اغراض ثانویهٔ جمله‌های پرسشی غزل سعدی پس‌از بررسی براساس پرکاربردترین تا کم‌کاربردترین طبقه‌بندی شده است که پس‌از ذکر جدول بسامدی اغراض پرسش به شرح و توضیح هریک پرداخته می‌شود. پژوهش نشان می‌دهد ۴۵ غرض ثانوی در جمله‌های پرسشی غزلیات سعدی کاربرد داشته است.

جدول بسامدی اغراض ثانویهٔ پرسش در جامعهٔ آماری غزلیات سعدی

غرض ثانویه	کاربرد منحصر	کاربرد توأم	بسامد کل
انکار	۴۹	۳۱	۸۰
ملامت	۶	۴۲	۴۸
عجز و ناتوانی	۳۰	۱۵	۴۵
گله و شکایت	-	۴۲	۴۲
تعجّب و شگفتی	۹	۲۹	۳۸
اغراق	۱۱	۲۴	۳۵
دردمندی	۲	۲۹	۳۱
جلب رحم و شفقت مخاطب	-	۲۸	۲۸
نهی	۷	۱۵	۲۲
تجاهل	-	۲۱	۲۱
استفهام تقریری	۱۳	۶	۱۹
حسرت	۹	۶	۱۵
ملال و دلتنگی	-	۱۵	۱۵
نفی	۸	۶	۱۴
تمهید لازم برای تقریر خبر	۱۳	-	۱۳
تأکید و جلب توجّه مخاطب	۵	۷	۱۲
بی تابی	-	۱۱	۱۱
انتظار	-	۱۱	۱۱
خواهش	-	۱۱	۱۱
تحقیر	۸	۳	۱۱
امر	۵	۵	۱۰
تشویق	۳	۴	۷
تعظیم و تکریم مخاطب	۲	۵	۷
اظهار یأس	۴	۳	۷
غرض ثانویه	کاربرد منحصر	کاربرد توأم	بسامد کل
تأسف و تأثّر	-	۶	۶
شک و تردید	۵	۱	۶

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

تنبیه و هشدار	-	۶	۶
کثرت	۱	۴	۵
بیان آرزو	-	۵	۵
اظهار مخالفت	۳	۲	۵
شمول حکم	۲	۲	۴
فرح و شادی	۲	۲	۴
بلاتکلیفی	-	۴	۴
طنز و تمسخر	۱	۲	۳
تذکّر و یادآوری	-	۳	۳
استبعاد	-	۳	۳
تفاخر	۱	۱	۲
ارشاد و راهنمایی	۱	۱	۲
تسویه	۲	-	۲
عبرت	-	۲	۲
ترحّم و دلسوزی	۱	-	۱
اظهار شرمندگی	۱	-	۱
تواضع و فروتنی	۱	-	۱
تهویل	۱	-	۱
دعا	-	۱	۱

۱) استفهام انکاری: از ۳۷۹ جملهٔ پرسشی در این پژوهش ۸۰ سؤال با غرض ثانوی انکار به‌کار رفته است. منظور از انکار، نفی و تکذیب مضمون جمله است که، به‌گفتهٔ عبدالقاهر جرجانی، زمانی به‌کار می‌رود که برای نفی و ابطال آن گفتار شدت بیشتری در کار باشد. (جرجانی، ۱۳۶۸: ۱۷۳ـ۱۷۴). فعل این‌گونه جمله‌های پرسشی مثبت است، اما جواب منفی است و خواننده از سیاق کلام متوجه انکار می‌شود.

خانهٔ عشق در خرابات است نیک‌نامی در او چه کار کند

(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۱۹۸)

یعنی نیک‌نامی در خرابات وجود ندارد که مفهوم استبعاد و منافات را نیز دربردارد.

سنّت عشق سعدیا ترک نمی‌دهی بلی کی ز دلم به دَر رود خوی سرشته در گلم

(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۳۳۹)

از مجموع ۸۰ جملهٔ پرسشی که در غرض انکار به‌کار رفته است، ۳۱ جمله با اغراض دیگر چون عجز، توبیخ، جلب رحم و شفقت مخاطب، مبالغه و... همراه است. برای نمونه:

هرگز این صورت کند صورتگری؟ یا چنین شاهد بود در کشوری

(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۶۹)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

یقیناً نه، چنین زیبارویی در هیچ کشوری وجود ندارد (انکار) که توأم با اغراض ثانویهٔ تعجب و مبالغه است.

در بررسی این غرض و بسامد بالای آن در غزل سعدی متوجه می‌شویم پیام سعدی به مخاطب، که همان معشوق است، انکار و نفی خیلی صفات از خود است و جمله‌ها را با شکل استفهام انکاری که جنبهٔ تأکید دارد بیان می‌کند و توصیف معشوق، اظهار پایبندی به او، شوریدگی و دردمندی و گلایه و ملامت خود را از مخاطب بدین شیوه بیان می‌کند.

من از حکایت عشق تو بس کنم؟ هیهات (سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۷۰۲): من از حکایت عشق تو دست برنمی‌دارم (انکار برای اظهار پایبندی و وفاداری).

و آن چه عیب است که در صورت زیبای تو هست؟ (سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۴۳۸): در صورت زیبای تو عیبی نیست (انکار برای مبالغه).

تو شبی در انتظاری ننشسته‌ای چه دانی — که چه شب گذشت بر منتظران ناشکیبت
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۵۹۷)

تو که تاکنون شبی انتظار نکشیده‌ای نمی‌دانی که بر منتظرانت چه گذشت (انکار برای گلایه و دردمندی).

امروز چه دانی تو که در آتش و آبم — چون خاک شوم باد به گوشت برساند
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۱۶۸)

تو نمی‌دانی که من چقدر بی‌قرارم (انکار برای گلایه و ملامت و اظهار دردمندی).

۲) توبیخ و ملامت: توبیخ و ملامت هر دو به معنی سرزنش‌کردن و نکوهش است. غرض توبیخ و ملامت در جمله‌های پرسشی غزل سعدی معمولاً با اغراض گله و دردمندی همراه است. گوینده پرسش نمی‌کند که پاسخی دریابد، بلکه قصد او از پرسش سرزنش‌کردن است و نه انتظار پاسخ‌گرفتن.

آخر نگاهی باز کن وقتی که بر ما بگذری — یا کبر منعت می‌کند کز دوستان یادآوری
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۲۵۸)

آخر ای سنگدل سیم‌زنخدان تا چند؟ — تو ز ما فارغ و ما از تو پریشان تا چند؟

۳) عجز و ناتوانی: در کتاب‌های بلاغت قدما این غرض به‌منزلهٔ غرض ثانویهٔ جمله‌های استفهامی ذکر نشده است. فقط از متأخران سیروس شمیسا آن را با عنوان اظهار مخالفت و بیان عجز مطرح کرده است (شمیسا، ۱۳۶۲: ۱۸۱) که در بررسی غزل سعدی اظهار

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

مخالفت از غرض عجز و ناتوانی مجزا و تفکیک‌پذیر است. اظهار عجز و ناتوانی توأم با اظهار ضعف و بیچارگی، درماندگی، استیصال و سرگردانی است.

در پای رقیبش چه کنم گر ننهم سر؟ محتاج ملک بوسه دهد دست غلامان
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۱۸)

مرا چه بندگی از دست و پای برخیزد مگر امید به بخشایش خداوندی
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۶۷۲)

۴) گله و شکایت: این غرض در کتاب‌های بلاغت قدما و معاصران مطرح نشده است، اما به‌منزلهٔ غرضی پرکاربرد در مقالهٔ پژوهشی «اغراض ثانویهٔ سؤال در غزلیات حافظ» حمید طاهری (۱۳۸۷) و «بررسی نقش‌های معنایی- منظوری جملات پرسشی در غزلیات شمس» سیداحمد پارسا (۱۳۹۰) آمده است. این غرض در جمله‌های پرسشی غزلیات سعدی مبین اظهار دلتنگی و نارضایتی گوینده است، توأم با ملامت و سرزنش از بی‌وفایی‌ها و بی‌اعتنایی‌هایی که معشوق به عاشق روا داشته است.

چه باز در دلت آمد که مهر برکندی؟ چه شد که یار عزیز از نظر بیفکندی
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۶۷۲)

نه عدل بود نمودن خیال وصل و ربودن چرا ز عاشق مسکین هم اولش ننهفتی
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۲۲۸)

۵) تعجب و شگفتی: گوینده حیرت و شگفتی خود را از مشاهدهٔ چیزی ابراز می‌کند. در جمله‌های پرسشی غزلیات سعدی ابراز شگفتی و تعجب ناشی از جلوهٔ جمال و اوصاف معشوق است که بر بلاغت کلام شاعر می‌افزاید. این غرض با غرض تعظیم و اغراق همراه است؛ چراکه غزل سعدی سخن عشق است و حالت‌های عاشق و معشوق.

این تویی با من و غوغای رقیبان از پس؟ وین منم با تو گرفته ره صحرا در پیش
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۳۶)

که دگر نه عشق خورشید و نه مهر ماه دارم
چه شب است یارب این شب که ستاره‌ای برآمد؟ (سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۱۸۰)

شاعر تعجب و شگفتی خود را از شبی اظهار می‌کند که ستارهٔ وجود معشوق را نمایان ساخته و موجب شده که عشق به خورشید و ماه فراموش شود.

حور از بهشت بیرون ناید تو از کجایی؟ مه بر زمین نتابد تو ماه‌رخ کدامی؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۲۲۵)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

۶) اغراق و مبالغه: «آن است که در صفت‌کردن و ستایش و نکوهش کسی یا چیزی افراط و زیاده‌روی کنند؛ چنان‌که از حدّ معمول بگذرد و برای شنونده شگفت‌انگیز باشد. اغراق و مبالغه درجاتی دارد که بعضی به عقل نزدیک‌تر و بعضی دورتر است» (همایی، ۱۳۷۶: ۲۶۲).

اغراق و مبالغه در وصف کسی یا چیزی معمولاً در جمله‌های خبری صورت می‌گیرد. سعدی پرسش نمی‌کند که منتظر دریافت پاسخ باشد، بلکه با پرسش، توصیف اغراق‌آمیز خود را از معشوق بیان می‌کند. درواقع، جملهٔ خبری را که متضمّن اغراق است درقالب جملهٔ پرسشی بیان می‌کند.

ملک یا چشمهٔ نوری؟ پری یا لعبت حوری؟ — که بر گلبن گل سوری چنین زیبا نمی‌باشد
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۵۱۳)

غرض زیباشناختی اغراق معمولاً با غرض تعجب و تجاهل از امری توأمان به‌کار رفته است. غرض اغراق در جمله‌های پرسشی غزل سعدی زیرساخت تشبیه تفضیل دارد که با پرسش بیان می‌شود.

شرمش از روی تو ناید آفتاب — کاندر آید بامداد از روزنت؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۶۹۶)

کدام گل که به روی تو ماند اندر باغ؟ — کدام سرو که با قامتت سرافرازد؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۳۹۹)

هیچ گلی به چهرهٔ تو نمی‌ماند، چهرهٔ تو از هر گلی برتر است و قامت تو از هر سروی بلندتر.

۷) دردمندی: گوینده، با آوردن جملهٔ پرسشی درد و رنج و غم خود را اظهار می‌کند. بیان درد و رنج و غم در کتاب‌های بلاغت قدما درشمار اغراض ثانویهٔ جملهٔ پرسشی و استفهام نیامده است و این غرض را با عنوان اظهار حزن و تأثر درشمار اغراض ثانویهٔ جمله‌های خبری ذکر کرده‌اند (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۷۸). منظور از دردمندی اظهار درد و رنج و غم و اندوه گوینده است. شاعر پرسش نمی‌کند که پاسخی از مخاطب بخواهد، بلکه درد و رنج و اندوه خود را ابراز می‌کند که با توجه به سیاق کلام و بافت جمله‌های دیگر دریافت می‌شود.

بیم آن است دمادم که برآرم فریاد — صبر پیدا و جگر خوردن پنهان تا چند؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۴۴۷)

خون در دل آزرده نهان چند بماند؟ — شک نیست که سر برکند این درد به جایی
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۳۳۶)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

۸) جلب رحم و شفقت مخاطب: قصد گوینده از جملهٔ پرسشی این است که رحم و دلسوزی مخاطب را به خود برانگیزد. سعدی این غرض را بیشتر در جمله‌های خبری بیان کرده است، اما هنر او در بهره‌گیری از ظرفیت جملهٔ پرسشی برای این غرض و اغراض دیگر نشان از اعجاز بلاغت او دارد. این غرض غالباً با اغراضی چون گلایه، دردمندی، عجز، حسرت و بی‌تابی توأم است.

گوش برگفتن شیرین تو واله تا کی؟ چشم در رفتن مطبوع تو حیران تا چند؟
بیم آن است دمادم که برآرم فریاد صبر پیدا و جگر خوردن پنهان تا چند؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۴۴۷)

گوینده نه‌تنها قصد دارد رحم و شفقت مخاطب را به خود برانگیزد بلکه ملال و دلتنگی، انتظار و دردمندی خود را نیز بیان می‌کند.

خبرت هست که بی روی تو آرامم نیست؟ طاقت بار فراق این همه ایامم نیست
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۲۹۷)

۹) نهی: گوینده با جملهٔ پرسشی قصد دارد مخاطب را از انجام امری باز دارد؛ درواقع یک جملهٔ امر منفی است که درقالب پرسشی بیان می‌شود.

سعدیا نامت به رندی در جهان افسانه شد از چه می‌ترسی دگر بعد از سیاهی رنگ نیست
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۶۹۳)

نترس (نهی)؛ زیرا بعد از سیاهی رنگی نیست.

ای محتسب از جوان چه خواهی؟ من توبه نمی‌کنم که پیرم
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۲۳۷)

ای محتسب از جوان چیزی نخواه (نهی)؛ چون من که پیر شدم توبه نمی‌کنم چه برسد به جوان!

در غزل سعدی قبل یا بعد جمله‌های پرسشی که در غرض نهی به‌کار رفته است نشانه‌هایی وجود دارد که کشف این غرض را آسان‌تر می‌کند. در هفت جملهٔ پرسشی که در غرض ثانویهٔ نهی به‌کار رفته است، جملهٔ بعدی به‌صورت امر یا نهی آمده است.

روز گل‌افشان نوبهار چه خسبی؟ خیز مگر پر کنیم دامن مقصود
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۵۱۹)

نخُسب (نهی) و جملهٔ بعد جملهٔ امری (خیز).

روا بود که چنین بی‌حساب دل ببری؟ مکن که مظلمهٔ خلق را جزایی هست
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۱۰۲)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

بی‌حساب دل نبر (نهی) و جملهٔ بعد آن نهی (مکن).

۱۰) تجاهل از امری: این نوع استفهام در علم بدیع تجاهل‌العارف نام دارد. استاد همایی در تعریف آن نوشته است:

> تجاهل عارف آن است که گویندهٔ سخن با وجود اینکه چیزی را می‌داند تجاهل کند و خود را نادان وانمود نماید و این صنعت چون با لطایف ادبی همراه شد، موجب تزئین و آرایش کلام می‌شود. توضیح آنکه تجاهل‌العارف برای تحسین کلام و مبالغه در وصف و تقویت و تأکید مقصود است (همایی، ۱۳۷۶: ۲۸۶ـ۲۸۷).

در بررسی غزلیات سعدی در این پژوهش ۲۱ جمله در غرض ثانویهٔ تجاهل به‌دست آمده است که توأم با غرض اغراق و اظهار تعجب و شگفتی است و شمیسا آن را تجاهل مفید اغراق نامیده است. علمای بلاغت هم این عمل را درصورتی پسندیده دانسته‌اند که با لطف و ذوق ادبی همراه باشد و شنونده نیز متوجه مقصود گوینده شود که هدف تأکید کلام است نه جهل وانمودن (همایی، ۱۳۷۶: ۲۸۷).

چنین قیامت و قامت ندیده‌ام همه عمر — تو سرو یا بدنی، شمس یا بناگوشی؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۱۱۷)

یارب آن روی است یا برگ سمن؟ — یارب آن قد است یا سرو چمن؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۵۵۲)

۱۱) استفهام تقریری: تقریر را به‌معنی واداشتن مخاطب به اقرارکردن (تقوی، ۱۳۶۳: ۱۰۶) و به‌معنی ثابت‌کردن و تأیید حکم تعریف کرده‌اند تا:

> مخاطب را به اقرار و تأیید مطلب وادار کنند. مثلاً به کسی که وعده داده و تخلف کرده می‌گویند: مگر وعده نکرده بودی؟ یا به کسی که قبلاً چیزی گفته و اکنون حالت انکار به خود می‌گیرد، می‌گویند: تو فلان روز، فلان محل، مگر این حرف را نگفتی؟ مقصود این است که مخاطب را به اقرار بیاورید و مطلب خود را بر گردنش ثابت کنید. در طلب تقریر آنچه مورد اقرار باشد مقرّ به گویند (همایی، ۱۳۷۳: ۱۰۶).

تفتازانی در *مختصرالمعانی* علاوه‌بر اینکه هدف تقریر را در به‌اقراردرآوردن مخاطب می‌داند، آن را به‌معنی تحقیق و تثبیت نیز می‌داند؛ مثلاً أضربت زیداً؟ به‌معنی: أنک ضربه. البته، یادآور می‌شود هرگاه انکار نفی مابعد را اقتضا کند مثبت می‌شود؛ چراکه نفی در نفی اثبات است و به مفهوم تقریر است. ألیس الـله بکافٍ عبده: آیا خدا برای بنده‌اش کافی نیست،

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

یعنی ″الـله کاف له″ خدا کافی است برای او (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۲۶۲ـ۲۶۳). در فارسی هم وقتی استفهام بر سر کلمهٔ نفی درآید معنی اثبات می‌دهد.

نه توانگران ببخشند فقیر ناتوان را؟ نظری کن، ای توانگر، که به دیدنت فقیرم
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۵۷)

یقیناً توانگران به فقیر ناتوان می‌بخشند.

سعدی نگفتمت که مرو در کمند عشق؟ تیر نظر بیفکند افراسیاب را
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۳۷۲)

سعدی یقیناً به تو گفتم که در کمند عشق مرو.

نه تو را بگفتم ای دل که سر وفا ندارد؟ به طمع ز دست رفتی و ز پای درفگندت
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۴۷۷)

وقتی کلمهٔ پرسشی ″مگر″ با فعل مثبت به‌کار رود، گوینده انتظار دریافت جواب منفی دارد، ولی وقتی با فعل منفی به‌کار رود جواب مثبت پیش‌بینی می‌شود؛ مثال: مگر نگفتم؟ جواب: چرا گفتی. مگر گفتم؟ جواب: نه، نگفتی (باطنی، ۱۳۸۰: ۸۴). سعدی در این پژوهش سه‌بار ″مگر″ را با فعل منفی آورده و غرض آن تقریر و دریافت جواب مثبت بوده است.

مگر به خیل تو با دوستان نپیوندند؟ مگر به شهر تو بر عاشقان نبخشایند؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۴۲۳)

۱۲) حسرت: اظهار افسوس و دریغ گوینده است از ناکامی‌ها و محقّق‌نشدن آرزوهایی که در سر دارد، حسرتی که دلتنگی و سوز درون گوینده را بازتاب می‌دهد. غرض تحسّر و حسرت بیشتر در جمله‌های خبری جلوه‌گر می‌شود. سعدی در پانزده جمله، از پرسش برای اظهار این غرض بهره جسته است.

آن کام و دهان و لب و دندان که تو داری عیش است ولی تا ز برای که مهیاست؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۳۰)

گویی آن صبح کجا رفت که شب‌های دگر نفسی می‌زد و آفاق منوّر می‌شد
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۲۰۷)

۱۳) اظهار ملال و دلتنگی: شاعر از آنچه موجب ملال، غم، افسردگی، خستگی و بیزاری شده است سخن می‌گوید و شرح ملال و دلتنگی خود را درقالب سؤال ابراز می‌کند. غرض ملال و دلتنگی با اغراض دیگر چون انتظار، دردمندی و بی‌تابی با هدف جلب رحم و شفقت مخاطب به‌هم آمیخته است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

سعدی نهفته چند بماند حدیث عشق؟ این ریش اندرون بکند هم سرایتی
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۱۵)

بیم آن است دمادم که برآرم فریاد صبر پیدا و جگرخوردن پنهان تا چند؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۴۴۷)

۱۴) نفی: نفی جملهٔ خبری منفی است که گوینده آن را درقالب پرسش مطرح می‌کند تا منظور خود را بیان کند. در پاسخ برخی از این جمله‌ها می‌توان گفت «نیست».

چه حاجت است به شمشیر قتل عاشق را حدیث دوست بگویش که جان برافشاند
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۲۹۱)

نیاز نیست با شمشیر عاشق را بکشی.

وگر به خنده درآیی چه جای مرهم ریش؟ که ممکن است که در جسم مرده جان آری
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۳۱۲)

اگر به درآیی، جای مرهم ریش نیست.

۱۵) تمهید برای تقریر خبر: هدف پرسش کسب اطلاع دربارهٔ جواب سؤالی است که پاسخ آن را نمی‌دانی، اما سعدی می‌داند، ولی می‌پرسد. پرسش حکم ابزاری را پیدا می‌کند تا گوینده بر خبر و جان کلام خود تأکید کند. گوینده با پرسش تمهید و زمینهٔ لازم را برای دادن خبری که بعد از جملهٔ پرسشی می‌آید فراهم می‌کند. «درواقع پرسش‌ها به‌آن‌دلیل مطرح می‌شوند تا پاسخ آنها گفته شود و در جواب نوعی آشنایی‌زدایی و غافلگیری مخاطب وجود دارد» (سارلی، ۱۳۹۰: ۲۰۷).

سر چیست تا به طاعت او بر زمین نهند جان در رهش دریغ نباشد نثار کرد
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۳)

گوینده خبرِ «سر برای این است که برای طاعت او بر زمین نهیم» را با جملهٔ انشایی استفهامی بیان می‌کند و با پرسش زمینهٔ لازم را برای تأکید و بیان خبر فراهم می‌آورد.

زنده کدام است بر هوشیار؟ آن که بمیرد به سر کوی یار
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۱۳۵)

آنکه بر سر کوی یار بمیرد نزد هوشیاران زنده تلقی می‌شود.

سعدی چو اسیر عشق ماندی تدبیر تو چیست؟ ترک تدبیر
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۲۸۵)

دانی که خبر ز عشق دارد؟ آن کز همه عالمش خبر نیست
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۶۹۹)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

آن کس که از همهٔ عالم خبر ندارد از عشق خبر دارد.

۱۶) تأکید کلام و جلب توجه مخاطب: غرض گوینده از پرسش تأکید و برجسته‌سازی خبر و سخنی است که می‌خواهد به خواننده القا کند تا توجه بیشتر مخاطب را به خبر جلب کند.

آن قامت است؟ نی به حقیقت قیامت است　　زیرا که رستخیز من اندر قیام اوست
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۵۱۶)

خبرِ «آن قامت نیست حقیقتاً قیامتی است» را درقالب پرسشی برای تأکید و جلب توجه مخاطب بیان می‌کند.

هرگز نشان ز چشمهٔ کوثر شنیده‌ای؟　　کو را نشانی از دهن بی‌نشان توست
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۵۴۳)

خبر «دهان بی‌نشان تو نشانهٔ چشمهٔ کوثر است»، با جملهٔ پرسشی برای تأکید بیشتر و جلب توجه مخاطب بیان می‌شود و معمولاً جملهٔ خبری بعد از جملهٔ پرسشی می‌آید.

۱۷) استبطاء و اظهار بی‌تابی: استبطاء در کتاب‌های بلاغت به‌معنی کندگذشتن و دیرآمدن است و منظور از آن اظهار بی‌تابی و خستگی گوینده است. اکثر کتاب‌های معانی جملهٔ استفهامی "کَم دَعوتُکَ" را در مقام استبطاء ذکر کرده‌اند (علوی یمنی، بی‌تا/ ۳: ۲۹۱). چقدر خواندم تو را، یعنی دیر اجابت کردی. جمله‌های پرسشی که برای اظهار بی‌تابی در غزل سعدی آمده است غالباً با اغراض دلتنگی، انتظار و جلب رحم و شفقت مخاطب توأم است.

آخر ای کعبهٔ مقصود کجا افتادی؟　　که خود از هیچ طرف حدّ بیابان تو نیست
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۴۳۸)

تا کی ای جان اثر وصل تو نتوان دیدن　　که ندارد دل من طاقت هجران دیدن
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۵۲۵)

۱۸) انتظار: با توجه به محتوا و موضوع غزلیات سعدی، که عشق و دلدادگی است و حکایت رنج و غم و هجران عاشق، جمله‌های پرسشی که برای بیان انتظار به‌کار رفته است وقتی است که شاعر از چیزی دچار ملال و خستگی شده است و منتظر به‌سرآمدن آن است. این غرض به غرض ملال و دلتنگی و بی‌تابی با هدف جلب رحم و شفقت مخاطب بسیار نزدیک است.

رمقی بیش نمانده است گرفتار غمت را　　چند مجروح توان داشت؟ بکش تا برهانی
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۹۶)

گوش بر گفتن شیرین تو واله تا کی؟　　چشم در رفتن مطبوع تو حیران تا چند؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۴۴۷)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

۱۹) عرض (خواهش و تقاضا): عرضْ طلب به نرمی و ملاطفت است (تقوی، ۱۳۶۳: ۱۰۸) و به غرض امر یا نهی غیرمستقیم نیز نزدیک است، اما امری که جنبهٔ دستوری ندارد بلکه با خواهش تقاضا را اظهار می‌کند تا مخاطب را به انجام آن وادارد.

که می‌رود به شفاعت که دوست باز آرد؟ که عیش خلوت بی‌او کدورتی دارد
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۱۶۲)

امر غیرمستقیم و مؤدبانه جنبهٔ خواهش و تقاضا دارد. شاعر به‌جای اینکه بگوید بروید و به شفاعت و میانجی‌گری معشوق را نزد من بیاورید، جملهٔ امر را درقالب پرسشی بیان می‌کند و بر جنبهٔ بلاغی کلامش می‌افزاید. در محاورهٔ امروز از چنین جمله‌هایی استفاده می‌شود؛ مثلاً، به‌جای اینکه گفته شود لطفاً به سؤال من جواب دهید، گفته می‌شود کسی هست که جواب سؤالم را بدهد؟

دل شکسته مروّت بود که بازدهند که باز می‌دهد این دل‌شکسته را دل ریش؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۶۸۷)

دل ریش این دل‌شکسته را باز دهید.

۲۰) تحقیر: از دیگر اغراض ثانویهٔ سؤال تحقیر است؛ یعنی خوارکردن یا چیزی را خرد و خوار داشتن. گوینده با سؤال‌کردن موضوع پرسش را تحقیر می‌کند.

دنیا به چه کار آید و فردوس چه باشد؟ از بارخدا به ز تو حاجت نتوان خواست
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۳۰)

دل به چه کار آید و دینار چیست؟ مدعی‌ام گر نکنم جان نثار
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۱۳۵)

۲۱) امر: سخنور برای اینکه مخاطب را به انجام کاری دعوت کند، به‌جای جملهٔ امری از جملهٔ پرسشی استفاده می‌کند و غرض از پرسش امر است که غیرمستقیم بیان می‌شود.

بر من که صبوحی زده‌ام خرقه حرام است ای مجلسیان راه خرابات کدام است؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۸۱)

ای مجلسیان راه خرابات را به من نشان دهید.

دانی که رویم از همه عالم به روی توست؟ زنهار اگر تو روی به روی دگر کنی
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۲۳۴)

دانی؟ یعنی بدان که رویم از همهٔ عالم فقط به جانب توست، پس هشدار که تو رو به دیگران نکنی.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

۲۲) ترغیب و تشویق: غرض شاعر از پرسش، برانگیختن مخاطب به انجام کاری است. این غرض به امر مؤدبانه نزدیک است.

حیف است چنین روی نگارین که بپوشی سودی به مساکین رسد آخر چه زیانت؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۲۲۲)

چه زیانی برای تو دارد که سودی به بیچارگان برسانی؟ پس چهرهٔ نگارین را نپوش و به درماندگان جمالت سودی رسان.

۲۳) تعظیم: بیان عظمت و بزرگی چیزی است که اعجاب و توجه گوینده را برانگیزد و گوینده برای بیان این مفهوم از جملهٔ پرسشی استفاده می‌کند. در جمله‌های پرسشی غزل سعدی غرض تعظیم با تعجّب و شگفتی و مبالغه و اغراق توأم است.

چه شب است یارب این شب که ستاره‌ای برآمد؟ که دگر نه عشق خورشید و نه مهر ماه دارم
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۱۸۰)

چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت؟ که یک‌دم از تو نظر بر نمی‌توان انداخت
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۴۶۸)

۲۴) یأس و ناامیدی: غرض گوینده از پرسش اظهار و بیان یأس و ناامیدی است:

درد دل با سنگدل گفتن چه سود؟ باد سردی می‌دمم در آهنت
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۶۹۶)

نماز مست شریعت روا نمی‌دارد نماز من که پذیرد که روز و شب مستم؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۴۵۶)

غرض پرسش اظهار ناامیدی است توأم با تأسف و تأثر.

۲۵) تأسف و تأثر: اظهار اسف و اندوه گوینده است از دردهایی که تحمل کرده است و مخاطب وقعی به آنها ننهاده و به آن بی‌توجه بوده است. این غرض با گله و دردمندی گوینده همراه است.

چندین وفا که کرد چو من در هوای تو؟ وانگه ز دست عشق تو چندین جفا که برد؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۵۲۲)

بکی العَذُول علی ماجری لاَجفانی رفیق غایب از این ماجرا چه غم دارد؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۷۰۸)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

۲۶) شک و تردید: غرض گوینده از پرسش اظهار شک و تردید است. به‌همین‌دلیل، از مخاطب پرسش می‌کند، نه به‌این‌منظور که جوابی از مخاطب بخواهد، بلکه شک و تردید خود را از مسئله‌ای بیان می‌کند.

بنده اگر به سر رود در طلبت کجا رسد؟ گر نرسد عنایتی در حق بنده آن سری
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۱۹۲)

سعدیا عقد ثریا مگر امشب بگسیخت؟ ورنه هر شب به گریبان افق بر می‌شد
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۲۰۷)

۲۷) تنبیه و هشدار: غرض گوینده از پرسش، هشدار و آگاه‌کردن مخاطب است. در اطراف این‌گونه جمله‌های پرسشی، سعدی از جمله‌های امری جهت هشدار و آگاهی‌بخشی به مخاطب استفاده کرده است.

هر که با یار آشنا شد گو ز خود بیگانه باش تکیه بر هستی مکن در نیستی مردانه باش
کی بود جای ملک در خانهٔ صورت‌پرست؟ رو چو صورت محو کردی با مَلَک هم‌خانه باش
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۴۷۱)

به دل گفتم ز چشمانش بپرهیز که هشیاران نیاویزند با مست
سرانگشتان مخضوبش نبینی؟ که دست صبر برپیچید و بشکست
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۲۱۳)

۲۸) کثرت: این غرض ثانویه در جملهٔ پرسشی بر کثرت و فراوانی دلالت دارد و برای بیان کثرت یا ناشی از ملال و خستگی یا بیان مبالغه و اغراق است.

کثرت برای بیان ملال و خستگی:

چندت کنم حکایت شرح این‌قدر کفایت باقی نمی‌توان گفت الّا به غمگساران
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۱۷۷)

کثرت برای بیان اغراق:

از خدا آمده‌ای آیت رحمت بر خلق وان کدام آیت لطف است که در شأن تو نیست
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۴۳۸)

۲۹) بیان آرزو: غرض گوینده بیان آرزو است و آن را با جملهٔ پرسشی مطرح می‌کند که توأم با حسرت و انتظار و بی‌تابی است.

ز حد گذشت جدایی میان ما ای دوست هنوز وقت نیامد که باز پیوندی؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۶۷۲)

ما را که ره دهد به سراپردهٔ وصال؟ ای باد صبحدم خبری ده ز ساحتش
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۱۳۸)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

۳۰) اظهار مخالفت: شاعر مخالفت و اعتراض خود را با لحنی تند درقالب جملهٔ پرسشی به مخاطب بیان می‌کند.

ای که گفتی مرو اندر پی خوبان سعدی　　چند گویی؟ مگس از پیش شکر می‌نرود
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۶۶۶)

در بیت پیش‌گفته ابراز مخالفت با غرض نهی همراه است.

که می‌گوید به بالای تو ماند سرو در بستان　　بیاور در چمن سروی که بتواند چنین رفتن
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۶۳)

۳۱) شمول حکم: بیان حکمی که همه را فرامی‌گیرد و شامل می‌شود. گوینده با جملهٔ پرسشی حکم کلی و فراگیر را مطرح می‌کند و این نوع بیان معمولاً با غرض نفی و انکار همراه است.

فضل خدای را که تواند شمار کرد؟　　یا کیست آن‌که شکر یکی از هزار کرد
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۳)

هیچ‌کس نمی‌تواند فضل خدای را شمارش کند و کسی نمی‌تواند یک از هزار نعمت خدا را سپاس بگزارد.

۳۲) اظهار فرح و شادی: این غرض از اغراض پرکاربرد جمله‌های خبری است، اما سعدی با بهره‌گیری از ظرفیت زبان و ساختارهای ویژهٔ گفتار، انواع معانی مجازی منظور خود را در جمله‌های پرسشی بیان کرده است و این گوشه‌ای از هنر بلاغت اوست.

اکنون که تو روی باز کردی　　رو باز به خیر کرد حالم
دیگر چه توقع است از ایام　　چون بَدرِ تمام شد هلالم؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۳۵۷)

شاعر در مقام انبساط خاطر و فرح و شادی می‌پرسد دیگر از روزگار چه توقّع دارم؟ یعنی توقعی ندارم. شاد هستم چون هلال وجودم به بدر بدل شده است.

۳۳) بلاتکلیفی: غرض گوینده از پرسش، اظهار بلاتکلیفی و سردرگمی است و غالباً کلمهٔ پرسشی "کجا" در جمله‌هایی که با این غرض به‌کار رفته است کاربرد دارد.

کجا روم که بمیرم بر آستان امید　　اگر به دامن وصلت نمی‌رسد دستم
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۴۵۶)

از آستانهٔ خدمت کجا توانم رفت؟　　اگر به منزل قربت نمی‌دهی بارم
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۷۰۲)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

۳۴) طنز و تمسخر و استهزا: گوینده قصد دارد با پرسش، رفتار و عمل مخاطب یا نظر و عقیدهٔ او را هدف طنز و تمسخر خود قرار دهد و به او طعنه بزند. این غرض در جمله‌های پرسشی غزل سعدی با توبیخ و ملامت توأم است.

ای محتسب از جوان چه خواهی؟ من توبه نمی‌کنم که پیرم
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۲۳۷)

آخر نگاهی باز کن وقتی که بر ما بگذری یا کبر منعت می‌کند کز دوستان یادآوری؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۲۵۸)

۳۵) تذکّر و یادآوری: گوینده تقریر خبر را با جملهٔ پرسشی بیان می‌کند و قصد یادآوری سخن و قولی را دارد که مخاطب زمانی متعهد به انجام و وفاداری به آن شده است، اما اکنون خلاف آن عهد و پیمان را انجام می‌دهد. گوینده با پرسش قصد دارد آن قول و پیمان را یادآوری کند. این غرض در جملهٔ پرسشی غزل سعدی با گله‌مندی و ملامت مخاطب توأمان به‌کار رفته است.

نه دست عهد گرفتی که پای وصل بدارم؟ به چشم خویش بدیدم خلاف هر چه بگفتی
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۲۲۸)

نگفتی بی‌وفا یارا که دلداری کنی ما را؟ الا گر دست می‌گیری بیا کز سر گذشت آبم
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۳۸۴)

۳۶) استبعاد: استبعاد یعنی دوربودن. گوینده با جملهٔ پرسشی منافات و دوری بین دو چیز یا دو کس را بیان می‌کند که دسترسی آن دو به هم بعید است و گوینده از رسیدن به آن ناامید است. غرض استبعاد حسرت گوینده را نیز به دنبال دارد. در جمله‌های پرسشی غزل سعدی که دارای این غرض است «واو» مباینت و استبعاد بین دو عبارت پرسشی می‌آید تا تأکیدی بر معنای استبعاد باشد. در این پژوهش سه جملهٔ پرسشی با این غرض یافت شد که در هر سه مورد بین دو عبارت پرسشی واو استبعاد به‌کار رفته است. این ویژگی ساخت جملهٔ پرسشی زبان فارسی با غرض استبعاد است و با ساخت جمله‌های پرسشی زبان عربی که در مفهوم استبعاد است تفاوت دارد.

من از کجا و تمنّای وصل تو زکجا؟ اگرچه آب حیاتی هلاک خود جستم
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۴۵۶)

آفتابی تو و من ذرّهٔ مسکین ضعیف تو کجا و من سرگشته کجا می‌نگرم
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۵۶۴)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

۳۷) فخر: غرض از پرسش با توجه به بافت جمله اظهار فخر و مباهات است. گوینده خبر مفاخره‌آمیز خود را درقالب سؤال بیان می‌کند.

اگر خود نعمت قارون کسی در پایت اندازد — کجا همتای من باشد که جان در پایت افگندم
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۴۹۸)

گرت بدایع سعدی نباشد اندر بار — به پیش اهل قبایل چه ارمغان آری؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۳۱۲)

۳۸) ارشاد: غرض گوینده ارشاد و راهنمایی مخاطب است که درقالب پرسش بیان می‌شود. دو جملهٔ پرسشی در غزل سعدی با این غرض به‌کار رفته است. در کنار این نوع جمله‌های پرسشی جملهٔ امر و نهی ارشادی نیز می‌آید که کشف غرض ثانوی ارشاد را میسّر می‌سازد.

این پنج روزه مهلت ایام آدمی — بر خاک دیگران به تکبّر چرا رود؟
ای دوست بر جنازهٔ دشمن چو بگذری — شادی مکن که با تو همین ماجرا رود
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۴۵)

۳۹) تسویه: حکم به تساوی دو نسبت را گویند (رجایی، ۱۳۷۹: ۱۵۴). در کتاب‌های بلاغت درشمار اغراض ثانویهٔ امر است نه استفهام. اما آق‌اولی در کتاب *دررالادب* غرض تسویه را برای استفهام نیز ذکر کرده است و بیت «به سیه دل چه سود خواندن وعظ/ نرود میخ آهنین در سنگ» را شاهدمثال آورده است (آق‌اولی، بی‌تا: ۴۷). سعدی در جملهٔ پرسشی غزل زیر به غرض تسویه اشاره دارد.

غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد — ساقیا باده بده شادی آن کاین غم از اوست
پادشاهی و گدایی بر ما یکسان است — که بر این در همه را پشت عبادت خم از اوست
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۵۵۸)

غم و شادی بر عارف تفاوت ندارد و یکسان است و بیت بعد آن دریافت غرض تسویه در جملهٔ پرسشی را آسان‌تر کرده است؛ چراکه یکی از ویژگی‌های مهم غزل سعدی این است که اگر مراد سعدی از بیان پرسش اظهار غرض و معانی ثانویه باشد، در اطراف آن جمله‌ها، قراینی وجود دارد که به یاری آنها به غرض ثانویه دست می‌یابیم.

۴۰) عبرت: گوینده با پرسش قصد دارد مخاطب را آگاه کند و برای او درس عبرتی فراهم آورد. در این نوع جمله‌ها گوینده با پرسش مخاطب را به تأمّل وامی‌دارد که موجب عبرت‌آموزی او می‌شود.

چیست دوران ریاست که فلک با همه قدر — حاصل آن است که دایم نبود دورانش
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۴۴۱)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

این است حال تن که تو دیدی به زیر خاک تا جان نازنین که برآید کجا رود
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۴۵)

۴۱) ترحّم و دلسوزی: گوینده با پرسش به مخاطب ترحّم و دلسوزی روا می‌دارد.

ای ذرّه تو در مقابل خورشید بیچاره چه می‌کنی بدین خردی
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۲۰۴)

۴۲) اظهار شرمندگی: غرض گوینده از پرسش آگاهی‌یافتن و کسب اطلاع از مخاطب نیست، بلکه قصد دارد با جملهٔ پرسشی شرمندگی خود را دربرابر مخاطب بیان کند.

من درخور تو چه تحفه آرم؟ جان است و بهای یک نظر نیست
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۶۹۹)

۴۳) اظهار تواضع و فروتنی: گوینده با پرسش قصد دارد فروتنی خود را به مخاطب اظهار کند که توأم با غرض حسرت و آرزوست.

ز خاکم رشک می‌آید که بر سر می‌نهی پایش که سعدی زیر نعلینت چه بودی گر تو را بستی
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۳۴۲)

۴۴) تهویل: تهویل جزو اغراض ثانویهٔ استفهام است و منظورش ترسانیدن مخاطب است (شیرازی، ۲/۱۳۶۸: ۹۷). غرض گوینده به‌هول‌افکندن مخاطب است و جنبهٔ عبرت‌آموزی و هشدار به مخاطب را در نظر دارد.

خاکت در استخوان رود ای نفس شوخ‌چشم مانند سرمه‌دان که در او توتیا رود
این است حال تن که تو دیدی به زیر خاک تا جان نازنین که برآید کجا رود
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۴۵)

۴۵) دعا: گوینده جملهٔ پرسشی را در مفهوم و غرض دعا به‌کار می‌برد که توأم با استرحام است. دعا که از جان برمی‌خیزد از جملهٔ طلب است، و افتادگی و خضوع و خشوع در آن بیشتر است تا استعلا و الزام یا امر و نهی (علوی‌مقدم و اشرف‌زاده، ۱۳۸۶: ۷۰).

الها، قادرا، پروردگارا کریما، منعما، آموزگارا
چه باشد پادشاه پادشاهان اگر رحمت کنی مشتی گدا را؟
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۷۱۱)

ای پادشاه پادشاهان، اگر مشتی گدا را رحمت کنی چه می‌شود؟ یعنی: به مشتی گدای درگاهت رحمت آور.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]

[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

تزاحم اغراض پرسش

مقصود ما از تزاحم اغراض، ازدحام و گردآمدن چند غرض ثانویه و انبوه اغراض در یک جملهٔ پرسشی است. چنان‌که قبلاً هم اشاره شد، جملهٔ پرسشی محتاج پاسخ است؛ یعنی کسی که چنین جمله‌ای را ادا می‌کند منتظر پاسخ شنونده است، اما گاه غرض گوینده از پرسش دریافت پاسخ نیست، بلکه اظهار معانی و مقاصدی است که گوینده در ذهن دارد و برای بیان آن معنا و غرض از ساختار پرسشی استفاده می‌کند. پرسش هنری بر جنبهٔ ادبی و بلاغی کلام می‌افزاید. «پرسش هنری همواره بی‌پاسخ می‌ماند؛ زیرا نمی‌پرسند که بدانند و این نشانی است از حال و هنجار روانی در سخنور برپایهٔ انگیزه‌های آن» (کزازی، ۱۳۷۰: ۲۰۶ـ۲۰۷). یکی از رایج‌ترین پدیده‌های انشای طلبی پرسش است و سعدی فراوان در غزلیات خود برای القای ظرایف معنایی و اهداف بلاغی از آن بهره جسته است.

هریک از جمله‌های انشایی به‌خصوص جمله‌های پرسشی و امری در غزلیات سعدی چندین مفهوم ثانویه را دربردارند که با توجه به سیاق کلام و معونت قرائن و مقتضای حال (العاکوب، ۱/۱۹۹۳: ۷۰) و ذوق سلیم (علوی یمنی، بی‌تا: ۲۸۱ و جرجانی، ۱۳۶۸: ۶۴۰) دریافت می‌شوند. سیاق کلام و ذوق سلیم برای دریافت اغراض ثانویهٔ انواع جمله‌های انشایی دو نکتهٔ مهمی هستند که علمای بلاغت و معانی بر آن تأکید دارند.

با خوانش غزلیات سعدی به‌وضوح درمی‌یابیم که گاه اظهار و بیان معانی متعدد توأمان در یک جملهٔ پرسشی صورت گرفته است؛ مثلاً نمی‌شود گفت جملهٔ پرسشی فقط متضمّن غرض تقریر، انکار، تعجّب و... است بلکه ممکن است چندین غرض ثانویه، هم‌زمان از یک جملهٔ پرسشی یا امری دریافت شود و این برداشت را «تابع روح متکلّم یا روح مخاطب می‌دانند یا هردوی آنها و آنچه به مقتضای حال برمی‌گردد» (دیباجی، ۱۳۹۱: ۵۸). برای روشن‌شدن بحث به بیت زیر توجه کنید:

بگرفت همچو لاله دلم در هوای سرو ای مرغ بخت کی شوی آخر تو رام ما

آق‌اولی در کتاب *درر الادب* (۴۷) در بحث اغراض ثانویهٔ پرسشی بیت پیش‌گفته را شاهدمثال آورده و آن را متضمن غرض امر دانسته است؛ یعنی «رام ما شو». ولی در صفحهٔ ۴۹ همان کتاب، بیت را برای غرض استبعاد نیز شاهد آورده است. همین بیت در کتاب *بیان و معانی* شمیسا (۱۳۸۱: ۱۸۲) برای غرض تمنا و آرزو در جمله‌های پرسشی شاهد آمده است. نتیجه

اینکه در بیت یک غرض خاص را برای مفهوم جملهٔ پرسشی نمی‌توان در نظر داشت، چون خوانندگان هر سه معنی ثانوی را در بیت دریافت می‌کنند. به قول علامه همایی:

> معانی مختلفی که برای هریک از اقسام انشاء گفته‌اند ممکن است بعضی را داخل بعضی دیگر شمرد و این امر تا حدّی مربوط به ذوق و سلیقه است. گاه است که در یک جمله، به‌خصوص با توجه به جهات مختلف ادبی، معانی مختلف می‌توان تصور کرد و حکم این قضایا در هر مورد به دست سلیقه و ذوق مستقیم است (همایی، ۱۳۷۳: ۱۱۰).

سامرائی در کتاب *معانی نحو* می‌نویسد: «گاه ادات استفهام، غیر از معانی خود، معانی ثانوی دارند که می‌تواند توأم با اغراض دیگری باشد» (سامرائی، ۴/۱۴۲۳: ۲۲۳).

اغراض ثانوی متعددی که از جمله‌های پرسشی غزل سعدی کشف و دریافت می‌شود، گویای هنر بلاغی کلام اوست و به‌همین‌جهت است که عبدالقاهر جرجانی «مزیت نظم را به‌سبب اغراض و مقاصدی می‌داند که کلام به‌لحاظ آنها منظم می‌گردد» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۱۴۰). اغراض ثانویه و معانی توأم گاه آن‌چنان هنرمندانه در جمله‌های انشایی پرسشی یا امری غزل سعدی در هم تنیده و درونی شده‌اند که گاه به‌آسانی نمی‌توان با نگاه نخستین آن را دریافت بلکه با چندبار خوانش و تأمل در بیت، توجه به ارتباط عمودی مصراع‌ها، درک ساختار نحوی شعر و هم‌احساس‌شدن با گوینده می‌توان غرض سخنور را کشف و دریافت کرد.

حال، به نمونه‌هایی از تزاحم اغراض یعنی اظهار و بیان معانی ثانویهٔ متعددی اشاره می‌کنیم که گاه توأمان از یک جملهٔ پرسشی غزل سعدی دریافت می‌شود.

انکار، جلب رحم و شفقت مخاطب و تمنا و تقاضا:

در خداوندی چه نقصان آیدش گر خداوندی بپرسد چاکری؟

(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۶۹)

انکار، تعجب و مبالغه:

هرگز این صورت کند صورتگری یا چنین شاهد بود در کشوری

(همان: غزل ۶۹)

انکار، استبعاد، ملامت و استخفاف:

من و فردوس؟ بدین نقد بضاعت که مراست اهرمن را که گذارد که به مینو برود؟

(همان: غزل ۶۰۹)

انکار، جلب رحم و شفقت مخاطب، دردمندی، گله، توبیخ و ملامت:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

تو که یک روز پراگنده نبوده است دلت صورت حال پراگنده‌دلان کی دانی؟
(همان: غزل ۴۶۵)

انکار، تحقیر، توبیخ و ملامت مخاطب:

که گفت سعدی از آسیب عشق بگریزد به دوستی که غلط می‌برد گمان ای دوست
(همان: غزل ۴۱۴)

توبیخ و ملامت، گله، نهی و تحذیر:

روا بود که چنین بی‌حساب دل ببری؟ مکن که مظلمهٔ خلق را جزایی هست
(همان: غزل ۱۰۲)

ملامت، اظهار دردمندی، گله و شکوه:

رنگ دستت نه به حنّاست که خون دل ماست خوردن خون دل خلق به دستان تا چند؟
(همان: غزل ۴۴۷)

ملامت، گله و شکوه، جلب رحم و شفقت مخاطب و دردمندی:

تو کجا نالی از این خار که در پای من است؟ یا چه غم داری از این درد که بر جان تو نیست
(همان: غزل ۴۳۸)

ملامت، تقریر، تذکر و یادآوری:

سعدی نگفتمت که خم زلف شاهدان در بند او مشو که گرفتار می‌کند
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۶۷۸)

عجز، جلب رحم و شفقت مخاطب و بلاتکلیفی:

از آستانهٔ خدمت کجا توانم رفت؟ اگر به منزل قربت نمی‌دهی بارم
(سعدی، ۱۳۸۵: غزل ۷۰۲)

گله، ملامت، تذکّر:

نه دست عهد گرفتی که پای وصل بدارم؟ به چشم خویش بدیدم خلاف هرچه بگفتی
(همان: غزل ۲۲۸)

تعجب و شگفتی، اغراق و تجاهل از امری:

آینه‌ای پیش آفتاب نهاده است بر در آن خیمه یا شعاع جبین است
(همان: غزل ۱۵۳)

دردمندی، تأسف و تأثر و عجز و درماندگی:

خالی از ذکر تو عضوی چه حکایت باشد؟ سر مویی به غلط بر همه اندامم نیست
(همان: غزل ۲۹۷)

دردمندی، ملال و دلتنگی، بی‌تابی، بیان انتظار و جلب رحم و شفقت مخاطب:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

بیم آن است دمادم که برآرم فریاد صبر پیدا و جگرخوردن پنهان تا چند؟
(همان: غزل ۴۴۷)

جلب رحم و شفقت، عجز و درماندگی و بلاتکلیفی:

گرم تو درنگشایی کجا توانم رفت به راستان که بمیرم بر آستان ای دوست
(همان: غزل ۴۱۴)

جلب رحم و شفقت مخاطب، گله و شکوه، ملامت و دردمندی:

چه جرم رفت که با ما سخن نمی‌گویی؟ چه کرده‌ام که به هجران تو سزاوارم؟
(همان: غزل ۷۰۲)

نهی و ملامت:

به کدام روسپیدی طمع بهشت بندی؟ تو که در خریطه چندین ورق سیاه داری
(همان: غزل ۳۰۳)

نهی، توبیخ و ملامت، گله و جلب رحم و شفقت مخاطب:

چرا به سرکشی از ما عنان بگردانی؟ مکن که بی‌خودم اندر جهان بگردانی
(همان: غزل ۴۹۲)

تقریر، امر غیرمستقیم، جلب رحم و شفقت مخاطب:

نه توانگران ببخشند فقیر ناتوان را؟ نظری کن ای توانگر که به دیدنت فقیرم
(همان: غزل ۵۷)

تقریر، توبیخ، ملامت، تذکر و یادآوری:

نه تو را بگفتم ای دل که سر وفا ندارد؟ به طمع ز دست رفتی و ز پای درفگنده است
(همان: غزل ۴۷۷)

حسرت، استبعاد و عجز:

من از کجا و تمنّای وصل تو ز کجا؟ اگرچه آب حیاتی هلاک خود جستم
(همان: غزل ۴۵۶)

حسرت، دردمندی، ملال و دلتنگی، انتظار و جلب رحم و شفقت مخاطب:

تا کی این پردهٔ جانسوز پس پرده زنم تا کی این ناوک دلدوز نهان اندازم
(همان: غزل ۵۳۴)

ملال و دلتنگی، بی‌تابی، انتظار، جلب رحم و شفقت مخاطب، حسرت:

عقل بی‌خویشتن از عشق تو دیدن تا چند؟ خویشتن بی‌دل و دل بی‌سروسامان دیدن
(همان: غزل ۵۲۵)

امر غیرمستقیم و مؤدبانه، جلب رحم و شفقت، حسرت، آرزو و التماس و خواهش:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

ز حد گذشت جدایی میان ما ای دوست　　هنوز وقت نیامد که باز پیوندی؟
(همان: غزل ۶۷۲)

تمهید لازم برای تقریر خبر، تأکید، تعظیم و تکریم مخاطب و اغراق:

هرگز نشان ز چشمهٔ کوثر شنیده‌ای؟　　کو را نشانی از دهن بی‌نشان توست
(همان: غزل ۵۴۳)

نفی، جلب رحم و شفقت مخاطب و تحذیر:

چه حاجت است به شمشیر قتل عاشق را　　حدیث دوست بگویش که جان برافشاند
(همان: غزل ۲۹۱)

نفی، اظهار یأس و تأسف و تأثر:

چو پای از جاده بیرون شد چه نفع از رفتن راهم؟　　چو کار از دست بیرون شد چه سود از دادن پندم؟
(همان: غزل ۴۹۸)

تحقیر و تنبیه و عبرت:

چیست دوران ریاست که فلک با همه قدر　　حاصل آن است که دائم نبود دورانش
(همان: غزل ۴۴۱)

بیان کثرت، اغراق:

از خدا آمده‌ای آیت رحمت بر خلق　　وان کدام آیت لطف است که در شأن تو نیست
(همان: غزل ۴۳۸)

تمنا و آرزو، حسرت:

چنین که دست خیالت گرفت دامن عمر　　چه بودی ار برسیدی به دامنت دستم
(همان: غزل ۴۵۶)

نتیجه‌گیری

این پژوهش که با هدف بررسی اغراض ثانویهٔ جمله‌های خبری و انشایی در غزلیات سعدی صورت گرفته است نشان می‌دهد که اغراض ثانویهٔ جمله‌ها به همان‌هایی محدود نیست که در کتاب‌های بلاغت ذکر شده است. یافته‌های اغراض ثانویه در خبر و اقسام جمله‌های انشایی در این پژوهش در مقایسه با پژوهش‌هایی ازاین‌دست بسیار بیشتر بوده است. نتیجهٔ این پژوهش نشان‌دهندهٔ آن است که اولاً: اصول علم معانی که به زبان عربی نوشته شده است ضرورتاً با زبان فارسی منطبق نیست؛ چراکه تألیف این کتاب‌ها، در درجهٔ اول، برمبنای نشان‌دادن اعجاز قرآن کریم بوده است و نویسندگان کتاب‌های بلاغت فارسی نیز

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

با تأثیرپذیری کامل از آن به‌زحمت شاهدمثال‌هایی از شعر فارسی برای آن اغراض و معانی ثانوی ذکر کرده‌اند. ثانیاً: لطایف ادبی و احساسی و تخیلات شاعران محدود نیست؛ بنابراین، معانی ثانوی انواع جمله‌ها را نیز نمی‌توان محدود کرد. گواه آن نیز تعداد اغراض ثانویه‌ای است که برای اقسام جمله‌ها در غزلیات سعدی در این پژوهش به دست آمد؛ چراکه سعدی در غزل به زبان عاطفی و احساسی سخن گفته و از ظرفیت زبان گفتار برای القای ظرایف معنایی و اهداف بلاغی بیشترین بهره را برده است و تعداد اغراض و معانی ثانوی به‌کاررفته در خبر و اقسام جمله‌های انشایی غزل او بیشتر از شاعران دیگر است. ثالثاً: اغراض ثانوی متعدد نیز توأمان در یک جمله دریافتنی است که در جدول بسامدی اغراض نمونه‌های آن ذکر شد. از ویژگی‌های مهم غزل او هم این است که در اطراف جمله‌ها قراینی وجود دارد که به خواننده کمک می‌کند تا به غرض ثانویه و منظور شاعر دست یابد. رابعاً: کشف این اغراض نشان می‌دهد که بخش عمده‌ای از راز تأثیر سخن شاعران به ساختمان جمله و نوع کاربرد انواع جمله‌ها بستگی دارد؛ به‌ویژه غزلیات سعدی از بهترین متن‌هایی است که می‌تواند براساس نتایج این تحقیق برای توسعهٔ دانش معانی مطالعه شود.

منابع

آق‌اولی، عبدالحسین (بی‌تا) *دررالادب*. قم: الهجرة.

باطنی، محمدرضا (۱۳۸۰) *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*. تهران: امیرکبیر.

باقری خلیلی، علی‌اکبر و مریم محمودی نوسر (۱۳۹۲) «منظورشناسی جمله‌های پرسشی در غزلیات سعدی». *بهار ادب*. سال ششم. شمارهٔ ۱: ۴۳-۵۷.

باقلانی، ابی‌بکر (۱۹۹۶) *اعجاز القرآن*. بیروت. البنان: دارالکتب العلمیه.

پارسا، سید احمد و دلارام مهدوی (۱۳۹۰) «بررسی نقش‌های معنایی ـ منظوری جملات پرسشی در غزلیات شمس». *زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی*. سال نوزدهم. شمارهٔ ۷۱: ۳۰-۵۸.

تجلیل، جلیل (۱۳۷۰) *معانی و بیان*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

تفتازانی، سعدالدین (بی‌تا) *مطول*. حاشیه السید میرشریف. قم: مکتبة الداوری.

ـــــ (۱۴۰۹) *شرح سعدالمسمی مختصرالمعانی*. محقق محمد محی‌الدین عبدالحمید. قم: سیدالشهدا.

تقوی، نصرالـله (۱۳۶۳) *هنجار گفتار*. اصفهان: فرهنگسرای اصفهان.

جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۶۸) *دلایل‌الاعجاز*. ترجمهٔ محمد رادمنش. مشهد: آستان قدس رضوی.

دیباجی، السید ابراهیم (۱۳۹۱) *بدایةالبلاغه*. تهران: سمت.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]

رادویانی، محمدبن عمر (۱۳۶۲) *ترجمان‌البلاغه*. تصحیح احمد آتش. تهران: اساطیر.
رجایی، محمدخلیل (۱۳۷۹) *معالم‌البلاغه*. شیراز: دانشگاه شیراز.
زاهدی، زین‌الدین (جعفر) (۱۳۴۶) *روش گفتار علم‌البلاغه*. مشهد: دانشگاه فردوسی.
سامرائی، فاضل صالح (۱۴۲۳) *معانی‌النحو*. مجلدالرابع. قاهره: شرکت العاتک.
سارلی، ناصرقلی (۱۳۹۰) «بلاغت خاص سعدی در غزل». در *مجموعه مقالات سعدی‌شناسی*، دفتر چهاردهم. به‌کوشش کوروش کمالی سروستانی. مرکز سعدی‌شناسی. شیراز: ۲۰۱-۲۱۰.
سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۵) *غزل‌های سعدی*. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: سخن.
سکاکی، ابویعقوب (بی‌تا) *مفتاح‌العلوم*. بیروت. دارالکتب‌العلمیه. افست کتابخانه ارومیه. قم: گذرخان.
سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن (۱۳۸۰) *الاتقان فی علوم القرآن*. جلد دوم. تهران: فخر دین.
شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۱) *رستاخیز کلمات*. تهران: سخن.
شمیسا، سیروس (۱۳۸۱) *بیان و معانی*. تهران: فردوس.
شیرازی، احمدامین (۱۳۶۸) *آیین بلاغت*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیه.
صفوی، کوروش (۱۳۹۰) *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: سورهٔ مهر.
طاهری، حمید (۸۶-۸۷) «سؤال و اغراض ثانوی آن در غزلیات حافظ». *فصلنامهٔ علوم انسانی دانشگاه الزهراء*، سال هفدهم و هجدهم، شمارهٔ ۶۸ و ۶۹: ۸۸-۱۱۸.
العاکوب، عیسی علی و علی سعد الشتیوی (۱۹۹۳) *الکافی فی علوم البلاغه العربیه*. قاهره: جامعةالمفتوحه.
علوی‌مقدم، محمد و رضا اشرف‌زاده (۱۳۸۶) *معانی و بیان*. تهران: سمت.
علوی یمنی، یحیی بن حمزه (بی‌تا) *الطراز* (المتضمن لاسرار البلاغه و علوم الحقایق الاعجاز). جزء الثالث. بیروت: لبنان، دارالکتب العلمیه.
کاردانی، چنور و تیمور مالمیر (۱۳۸۸) «بررسی نقش‌های معنایی جملات پرسشی و امری در قصاید خاقانی». *کاوش‌نامه*. سال دهم. شمارهٔ ۱۹: ۱۲۳-۱۵۲.
کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۰) *زیباشناسی سخن پارسی ۲* (معانی). تهران: مرکز.
مازندرانی، محمدبن محمد صالح (۱۳۷۶) *انوارالبلاغه*. به‌کوشش محمدعلی غلامی‌نژاد. تهران: قبله.
ناتل خانلری، پرویز (۱۳۸۰) *دستور زبان فارسی*. تهران: توس.
همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۳) *معانی و بیان*. به‌کوشش ماهدخت بانو همایی. تهران: هما.
ـــــ (۱۳۷۶) *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. تهران: هما.
یوسفی، غلامحسین (۱۳۸۵) *غزل‌های سعدی*. به‌اهتمام پرویز اتابکی و دستیاری بانو رفعت صفی‌نیا. تهران: سمت.
یول، جرج (۱۳۹۱) *کاربردشناسی زبان*. ترجمهٔ محمد عموزاده مهدیرجی و منوچهر توانگر. تهران: سمت.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.2.2]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.35]